



میترا فردوسی پژوهشگر مطالعات فرهنگی

**زبان مادری، زبانی که هریک از ما از زمانی که با جهان بیرون به واسطه لالایی‌ها و سخن گفتن مادرمان مواجه شده‌ایم، اولین قالب تفکر ما و جهان ما را می‌سازد. بنابراین همانقدر که اهمیت دارد زبانی مشترک را به عنوان زبان رسمی برگزینیم و آن را آموزش دهیم، مهم است که برای حفظ زبان‌های غیرفارسی موجود در ایران نیز سازوکاری ببندیم.** دکتر سیدجواد میری، یکی از این سازوکارها را که به حفظ موجودیت زبان‌های غیرفارسی کمک می‌کند آموزش این زبان‌ها در مدارس در کنار دروس دیگری می‌داند. به زعم او گسستی که یک فرد ایرانی از زبان مادری به محض ورود به مدارس تجربه می‌کند تأثیرات شناختی و احساسی زیادی روی او می‌گذارد و جامعه را نیز بتدریج از ظرفیت‌های زیاد زبان‌های غیرفارسی محروم می‌کند. در ادامه گفت‌وگویی که درباره سیاستگذاری در عرصه زبان با دکتر «سیدجواد میری مینق» به بهانه انتشار کتاب «زبان مادری در گفتمان علوم اجتماعی» انجام گرفته، می‌خوانید. سیدجواد میری جامعه‌شناس و دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است و در این گفت‌وگویی شده با مینقینکی متفاوت به مسأله زبان مادری در بستر گفتمان جامعه‌شناسی نگاه ش‌ود.

## زبان مادری، سیاسی نیست

گفت‌وگو با دکتر سیدجواد میری، جامعه‌شناس و دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



عکس: مهر

آقای دکتر میری، شمار چندین سال گذشته به مبحث زبان مادری به مثابه امری آکادمیک توجه ویژه‌ای داشته‌اید. بتازگی دو سمینار و یک کتاب هم که در آن جامعه‌شناسان، فلاسفه، روانشناسان اجتماعی و دیگر پژوهشگران زبان به مسأله زبان مادری پرداخته‌اند توسط شما تدوین و منتشر شده است. اساساً زبان مادری در دستگاه فکری شما چه اهمیتی دارد؟

زبان مادری را همان‌طور که اشاره کردید می‌توان از جنبه‌های مختلف مورد بحث قرار داد. اما چیزی که من می‌خواستم از این کتاب و به صورت کلی مجموعه پژوهش‌هاییم در حوزه زبان مادری به آن بپردازم، تبدیل مسأله زبان به پدیده‌ای فرهنگی، اجتماعی و آکادمیک فارغ از پیوست‌های سیاسی، امنیتی و ایدئولوژیک آن بود. به عبارت دیگری می‌خواستم زبان متعلق به ذهن قرار بگیرد و به این واسطه بگویم زبان به مثابه یک امر اجتماعی از ایجاد گوناگون می‌تواند مورد بحث و تحلیل قرار بگیرد. من فکر می‌کنم که در این قرن صد ساله که آکادمی در ایران تأسیس شده است به زبان به مثابه یک امر آکادمیک نگاه نشده است. بله بسیاری از نظریه‌های حوزه زبان شناسی از جامسکی گرفته تا سوسور به فارسی ترجمه و در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شوند اما اینکه زبان به عنوان یک امر اجتماعی در بستر جامعه ایرانی چگونه مورد تأمل قرار گرفته - بدون اینکه به عدّه دعوای‌های سیاسی کشیده بشود - مطرح نشده است.

**ایران کشوری است که در آن قومیت‌ها با زبان‌های متنوع و فرهنگی‌های خاص خودشان وجود دارند و همین تنوع فرهنگی یک ویژگی خاص و پراز ظرفیت‌های مطلوب برای این کشور است. چرا باید زبان مادری که محل انتقال اولیه فرهنگ و آداب و رسوم است در مقطعی به کلی گسسته شود؟ پشتوانه نظری ایجاد این جدایی زبان مادری از آموزش چیست؟**

در کتاب «تأملی درباره ایران؛ واکاوی هویت ملیت ایرانیّت و سیاستگذاری‌های زبانی» که بتازگی از من توسط انتشارات نقد و فرهنگ منتشر شده به این مسأله به صورت مفصل پرداخته‌ام. اما اگر بخواهم در صورت خلاصه توضیح دهم اولاً باید به رشد گفتمان‌هایی خاص درباره زبان پس از مشروطه اشاره کنم که یکی از خاص‌ترین آنها ناسیونالیسم گوبینسکی (فاشیستی) بود. یعنی طرح‌واره‌های ذهنی‌ای که در اوروپا محور ایجاد یک زبان، یک فرهنگ، یک ملت و یک دولت وجود داشت به ایران رسوخ کرده بود و پس از تأسیس سلسله پهلوی که جو روشنفکری‌اش بشدت تحت تأثیر فلسفه و ایدئولوژی ژرمنی بود بیش از هر دوره دیگر به عرصه عمومی و سیاستگذاری کشیده شد. ثانیاً جالب است که بدانیید ربط وثیقی بین گفتمان زبان و دسیسبیلین باستان‌شناسی در ایران وجود دارد. بدین معنا که مستشرقین و باستان‌شناسان اروپایی و آمریکایی، تاریخ ایران را در گسست بین یک دوران باستان و پیشگامیت پیش از اسلام و یک دوران پس از اسلام قرائت کرده‌اند. می‌خواهم بگویم که

هستند، ایرانی‌اند و زبان، فرهنگ، آداب و رسوم‌شان ایرانی است. در این معنا یک شهروند که به زبان کردی یا ترکی حرف می‌زند از زبانی ضدملی و غیرملی استفاده نمی‌کند. ما در ایران زبان‌های ملی متعددی داریم در حالی که زبان رسمی و مشترک بین همه ما فارسی است. منظوم این است که همان هموطن کرد یا ترک و... برای مکاتبات و دروس دانشگاهی باید به زبان رسمی یعنی فارسی صحبت کند و این در قانون اساسی هم تصریح شده است.

اما متأسفانه این موضوع که در ایران تنوع فرهنگی وجود دارد بدرستی درک نشده و در بین سیاستگذاران این حوزه، زبان مادری امری مذموم و به عنوان دشمنی برای زبان ملی و رسمی قلمداد شده است. در صورتی که اگر به تجربه تاریخی خودمان نگاه کنیم در ایران همواره این زبان‌ها گویشگران خودشان را داشته‌اند و زبان فارسی هم به عنوان زبان رسمی و مشترک یاس داشته شده. اتفاقاً اگر بخواهیم در لوای امر سیاسی و امنیتی تنوع را سرکوب کنیم به ضرر امنیت ملی، انسجام جامعه ایران، وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران رفتار کرده‌ایم.

**هر دستکاری در امر سیاستگذاری فرهنگی و شیفت پارادایمیک مسائلی را به همراه دارد. اگر همان‌طور که شما می‌گویید پیوند یک فرد با زبان مادری‌اش در مدرسه قطع نشود به طور ملموس چه اتفاقی در عرصه فرهنگ و جامعه می‌افتد؟ منظورم کارکردی است که آموزش زبان مادری در کنار زبان فارسی در حیطه فردی و جمعی برای کشور ما به همراه دارد.**

بخشی از کارکردهای آن را می‌توان در مسائل شناختی و روان شناختی افراد دنبال کرد که افرادی مانند دکتر حسن عشایری، عصب‌شناس و روان‌شناس، بسیار به آنها پرداخته‌اند. وقتی گسستی به حالت امر تحمیلی بیرونی اتفاق می‌افتد ساختار احساسی و روانی فرد بهم می‌ریزد بنابراین اگر نگذاریم این گسست فرد از زبان مادری‌اش به این

### زبان مادری و عواطف

زمانی که به اختلافات نظری میان طرفداران آموزش به زبان مادری و مخالفان آن می‌نگریم درمی‌یابیم که ریشه اصلی این مناقشات در تعریف این دو گروه از زبان نهفته است. اغلب مخالفان زبان مادری با تلقی زبان به‌عنوان مجموعه‌ای صرفاً متشکل از واژگان و قواعد، ساده‌انگارانه استدلال می‌کنند که برای تسریع امر یادگیری زبان بهتر آنکه از همان آغاز به کودک واژگان و قواعد زبان رسمی آموزش داده شود. اما مطالعات در حوزه‌های زبانی-شناختی نشان داده‌اند علاوه بر واژگان و قواعد، زبان شامل مؤلفه‌های شناختی- فرهنگی متنوعی است که در واقع بر نحوه تفکر و جهان‌بینی فرد تأثیر می‌گذارد و از این رو زبان مادری به عنوان اولین دریچه‌ای که کودک از طریق آن با جهان اطراف ارتباط برقرار می‌کند اهمیتی دوچندان دارد. شاهد این مدعا یافته‌های تحقیقات متعددی است که نشان می‌دهند افراد در مراحل آغازین یادگیری زبان دوم از الگوهای مقوله‌بندی و نظام مفهومی و شناختی زبان اول در پردازش‌های زبانی استفاده می‌کند.

همچنین باید گفت که هر جا صحبت از زبان می‌شود به‌طور ضمنی سخن از انتقال جنبه‌های گسترده‌ای از شناخت فرهنگی- اجتماعی است که این انتقال در ابتدایی‌ترین و البته عمیق‌ترین حالت آن از طریق قصه‌هایی انجام می‌شود که مادر برای کودک تعریف می‌کند. از طریق این قصه‌ها روایت‌هاست که کودک با جنبه‌های مختلف شناخت فرهنگی، مانند مقوله‌بندی، مفهوم‌سازی، طرح‌واره‌ها و مدل‌های فرهنگی و از همه مهمتر احساسات و عواطف آشنا

### ملاحظه



لیلا اردبیلی دکترای انسان‌شناسی زبان‌شناختی



متأسفانه این موضوع که در ایران تنوع فرهنگی وجود دارد بدرستی درک نشده و در بین سیاستگذاران این حوزه، زبان مادری امری مذموم و به عنوان دشمنی برای زبان ملی و رسمی قلمداد شده است.

نیست از تدریس ریاضی، علوم و دیگر دروس فارسی‌زادلی صورت بگیرد و بخواهیم این دروس را به زبان کردی، ترکی یا بلوچی و... درس بدهیم. نه منظور این نیست. مراد و مطلوب ما جامعه‌شناسان، تدریس زبان مادری به‌عنوان یک سرفصل آموزشی در کنار دیگر دروس در مدارس یا مراکز آموزشی دیگر است.

**اینجا پرش از مدل به میان می‌آید. باید مدلی باید با تنوع رو به رو بشویم که در عین حفظ وحدت زبان فارسی، به کثرت زبانی در ایران نیز احترام گذاشته باشیم؟** بسیاری از محققان این حوزه اعتقاد دارند باید از مدل‌های اروپایی و امریکایی گرنه‌برداری کنیم و مدل خاص خودمان را انتزاع کنیم اما من موافق نیستم چون هر کشوری شرایط تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خاص خودش را دارد و باید درون همین فرهنگ کایید و از این فضا مدلی را پیدا کرد. از نظر من نیاز نیست راه دوری برویم، خود ما یک مدل داریم که ۱۱۰ سال قدمت دارد و جواب داده است. شهروندان ارمنی ایرانی از زمانی که نهاد آموزش و پرورش نوین توسط میرزا حسن رشدیه در ایران بنیانگذاری شد آموزش زبان ارمنی را در مدارس آغاز کردند و در کنار آن زبان

می‌شود؛ که موضوع اصلی ما در این گفتار است. تحقیقات میان فرهنگی گسترده‌ای در مورد ماهیت عواطف انجام شده‌اند و نتایج نشان داده‌اند که عواطف متأثر از محیط فرهنگی- اجتماعی هستند و زبان نقش بسیار مهمی را در انتقال آنها ایفا می‌کند. در همین راستا، ما اخیراً پژوهشی را درباره رابطه میان عواطف و زبان مادری در میان دوزبانه‌های ترک- فارسی انجام داده‌ایم و از آنها تقاضا کردیم که به مدت پنج دقیقه در مورد خاطره‌ای مهیج به زبان مادری‌شان، یعنی زبان ترکی، صحبت کنند و همان خاطره را به زبان دوم نیز روایت نمایند. نتایج نشان دادند که کیفیت توصیف در زبان مادری بسیار بالاتر و از لحاظ معنای احساسی غنی‌تر است. همچنین در ادامه دریافتیم که اکثر اطلاعات احساسی در زبان اول رمزگذاری می‌شود و زبان دوم تمایل دارد که عاری از احساس باشد که دلیل این امر تا حد زیادی آن است که زبان دوم غالباً دریافت محیطی رسمی یادگرفته‌های می‌شود.

به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که زبان مادری بخش عمده‌ای از احساسات، خاطرات و معنایی عاطفی را در ذهن کودک شکل می‌دهد و از این رو بخش مهمی از شناخت فرهنگی فرد محسوب می‌شود، و محروم ماندن کودک در سن مدرسه از این زبان باعث گسست عاطفی و شناختی‌ای می‌شود که بی‌تردید آسیب‌های ادراکی و روانی زیادی را در پی خواهد داشت. به همین دلیل مداوم آموزش زبان مادری در دوران ابتدایی مدرسه که اولین تجربه جامعه‌پذیری کودک است دارای ارزش شناختی- عاطفی است و پیامدهای ناگوار جایگزین کردن بیکاره زبان رسمی به جای زبان مادری در آغازین روند آسیب‌هایی را به همراه خواهد داشت که دل‌نگرانی‌های آن کمتر از دل‌نگرانی‌هایی نیست که مخالفان آموزش زبان مادری از عوارض آموزش این زبان دارند.

**فقدان انضمامیت تاریخ ملی**

اسطوره‌ها، آیین‌ها را سرشار از حس و معنی می‌کنند. از این طریق، آن‌ها فرصتی برای اجتماعی شدن و کسب معنا در آیین‌های زندگی روزمره محسوب می‌شوند. مشکل اصلی ما این است که یادگیری را به جای فهم آیینی، به آموزش‌های اجباری محدود کرده‌ایم؛ این همان فرایندی است که مدرسه در جریان بارگذاری جهانی بیرون از ما و در ذهن معلم است، به دبای درون ما انجام می‌دهد. اما یادگیری از درجه متن و گفتار می‌گذرد و در ذهن و ضمیر ما محفوظ و ملموس می‌شود و هر چیزی برای یادگیری، با فرورفتن در قالب تمثیل‌هایی خاص که در مراحل رشد به زبان مادری فرا گرفته می‌شود نیاز دارد. برای اعمالی که در آن ضعف داریم، لاید تمثیل‌های خوبی نداشته یا قصه‌های خوبی نشنیده‌ایم.

زبانی که به آن صحبت می‌کنیم وجه بیرونی احساسات بنیادین ما نسبت به هر واژه بوده و قصه‌ها و تمثیل‌ها در قالب آن برای ما محسوس، قابل تجسم و معنا دار می‌شوند. پیوندی که زبان ما با تصورات و معنا‌های عملی ما و دیگران دارد، دنیای بیرون را برای ما محسوس و قابل درک می‌کند. از این‌رو، آن چیزی که در این میان نقشی حیاتی دارد، زبان عامیانه یا محلی‌ای است که با آن صحبت می‌کنیم؛ مجموعه‌ای از مقوله‌های قابل فهمی که در جریان رشد و پرورش ما با درون ما پیوند برقرار کرده است. این رو، برای فهم هر چیز دیگری، نیازمند آن هستیم که آن را با سنجه‌های دنیای آشنایی که داریم بسنجیم و تطبیق دهیم. به عبارت دیگر، ما دنیای دیگر را با دنیایی از اسطوره‌ها و تمثیل‌هایی که در زبان خود داریم و برای ما ملموس هستند درک می‌کنیم.

اصلی‌ترین اسطوره‌ها را مداران به زبان صمیمی‌شان و در آغوش پیر مهرشان به ما گفته‌اند. آن‌ها از داستان‌هایی می‌گویند که برای قوم، محله و دنیای محسوس آن‌ها آشناست. داستان‌هایی که احساس را با ایما و اشاره و در جریان بازی‌های کودکان رونوی کرده‌اند. آن‌ها را می‌توان در لالایی‌ها، تی‌تی‌ها، شعرها و داستان‌های عامیانه جست‌وجو کرد. ما با این احساسات و قدرت‌هایی که در اسطوره‌های ملموسش داریم به دنیای بیرونی وارد می‌شویم و چه بسا قصه‌های سلحشورانه‌ای را فرایابیم، اما چه بسا به خاطر تاریخی طولانی نوکرصفتی ناشی از دوران اختناق ارباب و رعیتی در بسیاری از اعمال جمعی، به جای دریافت خروش و سلحشوری، میراث‌دار ترس و نهدی از دیگران و جهان بیرونی بوده و از کنشگری اجتماعی فردی و جمعی ناتوان باشیم.



معانی مدرسه‌ای، وقتی برای ما مفهوم می‌شوند که آن را به دنیای احساسی آشنای خود برگردانیم. پیوند میان زبان عامیانه و زبان عالمانه، با اشباع شدن حس ما نسبت به پذیرش مفاهیم علمی برقرار می‌شود و لازم است که بین علم و درون ما، آمد و شد معنایی ایجاد شود. تا زمانی که اطلاعات دریاقتی از پیرامون را در جهان حسنی خود برنگردانیم و احساساتمان را خون‌دهیم، دچار ابهام و بی‌معنایی می‌شویم. جمله «ماشین ترمز دارد» باید بتواند حس امنیت را در ما بینگیزد و گرنه یا ترمز برای ما ناآشنا است یا احساس امنیت. اگر چنین ارتباطی میان ما و دنیای بیرون برقرار نباشد، با پدیده‌ها همواره به صورت انبساطی از اطلاعات فاقد حس و تصور برخورد می‌کنیم. اعمالی که بالاخر فرا می‌گیریم، برای ما شبیه دستورات کامپیوتری یا ژباتیک هستند. در این دنیای پر از داده‌های غیرملموس، جهان بیرونی مانند اشیای پلاستیکی غیرقابل هضم و جذب شده، احساسی ناتمام است و ما خواهد داد.

همین احساسات پلاستیکی است که موجب می‌شود کمتر چیزی برای ما قابل معنا باشد. اطلاعات، علم و محصولاتی مانند ساختمان‌ها، خیابان‌ها و حتی روابط اجتماعی برای ما مسدود شده و غیرقابل تصور و نامحسوس باشند. امروزه با انباشتن اطلاعات بی‌ارتباط با درون‌مان، دنیایی ساخته‌ایم که برای ما هیچگونه پیوند انضمامی و درونی ندارد. رابطه درونی ما با جهان بیرون، همواره رابطه‌ای مبهم، نامشخص و فاقد احساس بوده و برای محسوس کردن آن نیاز به صرف حجم زیادی از انرژی و هیجان داریم تا خود را با آن پیوند دهیم. اما این دنیای پلاستیکی هضم‌نشدنی است و موجب خلق پس‌ماندهایی عجیب و غریب در درون ما می‌شود.

اما اسطوره‌ها محصول تاریخ‌اند. اگر ما در ایران اسطوره‌های کلاسیک نوشته شده در کتاب‌ها را داریم و در کتابخانه‌های ملی آناشته‌ایم، نیازمندیم آن‌ها را به زبان محلی هم بازنامه‌یم. اما زبان‌های محلی، نه در کتابخانه که در فرایند آیینی شدن، فاقد دنیایی هستند که بتواند آن را در ذیل احساسات مردم بگنجاند. اسطوره‌های محلی، نیاز به بازآیین شدن و گذراندن مراحلی دارند که آن‌ها را به صورت منطقی و خرد محلی تبدیل کند و همچنین نیاز دارند که تعامل با فرهنگ‌های فرامحلی و جهانی را شروع کنند. اما زمینه‌های فراگیری آن‌ها به دلیل عدم اهتمام کافی به بالندگی اشعار، ادبیات و تاریخ محلی وجود ندارد. محل‌ها سرشار از انسان‌های فاقد روح و بی‌تاریخ هستند که قرار است با فرهنگ ملی پیوند بخورند و این امری سخت است.

ما باید بتوانیم به زبانی که برابیمان ملموس است قهرمان، اسطوره و آیین‌های کسب معنا داشته باشیم. در غیر این صورت، دوره‌ای را که می‌توان از آن به زبان رسمی وارد شد، به سختی می‌گذرانیم. بسیاری از ما که زبان مادری‌مان فارسی نیست، ممکن است دچار «فقر اسطوره»، فقدان عاملیت اقتصادی و ضعف در تکامل اجتماعی باشیم. آدم‌هایی که اسطوره ندارند، قدرت ندارند. ما با همین اسطوره‌های محلی است که زبان‌ها و جهان‌های دیگر را از مدرسه، شهر و جهان درک می‌کنیم. هر کسی اسطوره نداشته باشد، زبان محسوسات و دنیای او که می‌تواند دنیای بیرون را به ما منعکس کند، بسیار کوچک خواهد بود. به این صورت او نخواهد توانست تاریخی که در کتاب‌های رسمی به زبان دیگری نوشته شده و قوانینی برای خود شکل داده را درونی کرده و بفهمد. در نتیجه هر تاریخی که با آن مواجه می‌شود، برای او احساسی مالیخولیایی از یک محیط پلاستیکی یا غیرقابل هضم خواهد داشت. لذا یک شهروند محلی ممکن است آن ارتباط عاطفی لازم را با تاریخ رسمی برقرار نکند و چه بسا نسبت به آن دلزده هم بشود. بدین صورت نداشتن فرصت آیینی شدن یا شعر، قصه، تاریخ، حکمت و فلسفه در هر زبانی، می‌تواند آن را به یک زبان بسته برای فهم زبان‌های دیگر تبدیل و صاحبان آن را سرشار از احساس خستگی، دلزدگی و سرکوب عاطفی کند.

### ضد روایت



مهدی زبانی پژوهشگر فرهنگ عامه

با فرورفتن در قالب تمثیل‌هایی خاص که در مراحل رشد به زبان مادری فرا گرفته می‌شود نیاز دارد. برای اعمالی که در آن ضعف داریم، لاید تمثیل‌های خوبی نداشته یا قصه‌های خوبی نشنیده‌ایم.

زبانی که به آن صحبت می‌کنیم وجه بیرونی احساسات بنیادین ما نسبت به هر واژه بوده و قصه‌ها و تمثیل‌ها در قالب آن برای ما محسوس، قابل تجسم و معنا دار می‌شوند. پیوندی که زبان ما با تصورات و معنا‌های عملی ما و دیگران دارد، دنیای بیرون را برای ما محسوس و قابل درک می‌کند. از این‌رو، آن چیزی که در این میان نقشی حیاتی دارد، زبان عامیانه یا محلی‌ای است که با آن صحبت می‌کنیم؛ مجموعه‌ای از مقوله‌های قابل فهمی که در جریان رشد و پرورش ما با درون ما پیوند برقرار کرده است. این رو، برای فهم هر چیز دیگری، نیازمند آن هستیم که آن را با سنجه‌های دنیای آشنایی که داریم بسنجیم و تطبیق دهیم. به عبارت دیگر، ما دنیای دیگر را با دنیایی از اسطوره‌ها و تمثیل‌هایی که در زبان خود داریم و برای ما ملموس هستند درک می‌کنیم.

اصلی‌ترین اسطوره‌ها را مداران به زبان صمیمی‌شان و در آغوش پیر مهرشان به ما گفته‌اند. آن‌ها از داستان‌هایی می‌گویند که برای قوم، محله و دنیای محسوس آن‌ها آشناست. داستان‌هایی که احساس را با ایما و اشاره و در جریان بازی‌های کودکان رونوی کرده‌اند. آن‌ها را می‌توان در لالایی‌ها، تی‌تی‌ها، شعرها و داستان‌های عامیانه جست‌وجو کرد. ما با این احساسات و قدرت‌هایی که در اسطوره‌های ملموسش داریم به دنیای بیرونی وارد می‌شویم و چه بسا قصه‌های سلحشورانه‌ای را فرایابیم، اما چه بسا به خاطر تاریخی طولانی نوکرصفتی ناشی از دوران اختناق ارباب و رعیتی در بسیاری از اعمال جمعی، به جای دریافت خروش و سلحشوری، میراث‌دار ترس و نهدی از دیگران و جهان بیرونی بوده و از کنشگری اجتماعی فردی و جمعی ناتوان باشیم.